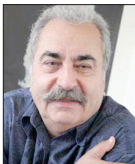


پیرسش از فرهنگ

fakouhi@yahoo.com



هادی مرزبان

[illegible]

ایرانی

ریدون مجلسی



گاندی در ژانویه ۱۹۶۶ یعنی ۵۵ سال پیش
در نخست‌وزیری هند شد. تازه ۱۸ سال از
میرا به با تجربه‌ی هند می‌گذشت. کشور از
میرا به بالاتر از همدار گذشته‌ی چالکده در رنج
گاندی تربیت فرهنگی خود را در خواص‌اند
هنگام گذراندن بوده پرهیزگر می که سران
ملی طلبی هند با مشقت‌ها این‌ها در برابر استعمار انگلیس
به کار بریون به گاندی می‌پرسید گوندی که کوشید به
همه بلکه بودند خشونت به هدف خود دست پیدا بردی
می دخترش خود جلد کتاب «گل‌های به تاریخ جهان»
ش فرزندش و دیگر فرزندان هند و جهان نوشت؛ و
عنوان نزدیک‌ترین بار گاندی نخستین نخست‌وزیر
مستقیم و محبوب‌ترین نخست‌وزیر آن کشور شد.
و به‌عنوان یک سیاست‌مدار گاندی دست‌درآوردن دستیار
بود. در سال ۱۹۶۴ نهر در گذشت و «علل بهادر
فرزندام جانشین او؛ در سال ۱۹۶۵ در گیر جنگ دوم
و نان شد؛ سرانجام می‌انجیر می‌گردد و ناشنیدن
شد. چهره او با کوسن دیوار و آفریده صلیبی در آن
و فروری آن روز در به‌روزه ۱۹۶۵ در همان‌جا
پس از این واقعه از ایستاد بود که خانم گاندی وزیر
انتشارت‌ها هند به نخست‌وزیری رسید. خانم گاندی
مدتی متکی به آرای حمایتی احزاب کمونیست و
شد. به شاید به همین دلیل ناچار به سیاست‌های
مایل به صلح و ملی کرد در پناه‌ها کرد. هر چه این
به‌جای تسریع در توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی
بوی در فقر منجر شد؛ اما ثبات و اکتفا به نفس حاصل
بهای تنظیم خانواده و به شتاب بخشدین در توسعه
پایده که هند به سیاست بازار آزاد روی آورد کمک
به‌هم‌هم‌ترین واقع‌ه‌ها گاندی خانم گاندی را واقع‌ه‌ها
به پاکستان بر سر گرداند. دانست. آن دوران تلخ و
که دیپلماتی جوان در واشنگتن بودم به خوبی به
ط پاکستان با نیمه شرقی یعنی گاندیش کنونی؛
و رنگ و زبان و مکانی کاملاً جداگانه داشت. بیشتر
باری به خود گرفته بود تا زمانی وارد و برادر و همین
شورش استقلال طلبانه در آن استان شد. در اتریش
خشونت به سرکوب پرداخت؛ ده میلیون آواره به هند
و ملت هند توانایی پذیرایی از میهمانی به آن اندازه را
سود به طوفانی از پاکستان به هند هشدار داده به هند
تست حمله کند اما آن زن گاندی واقعی به آن نهمان.
نستند و برقی اسارتش سپیدمهر نری پاکستانی
است.

بزرگان بسیار قدرتمندی این پیس را از کرده‌اند. فکر در لاتن می‌خواهد بازی‌های فوق و فوق‌دندان را بنمایش در این پیس چهارم. سبک و رویت نمایش نظیر است. این اثری درازا از دیدار دیگر است. شدت مدرن و پیشرفته است. پس اگر دوست دارید متفاوت بنمایش این نمایش را فراموش نکنان اجرای این نمایش سالن برج آزادی است. تئاتر جای بارک راحت باشند این سالن به پارکینگ و هوای داخل مکان اگر دینی است. همه به دست می‌دهد تا خوب از بار اراید اما متفاوت دیدن این نمایش را به تماشاچی گذری تئاتر به راستن من هیچ بحث با تماشاچی که فقط به و سرگرمی تئاتر فکر می‌کند ارتباط خوبی ندارم. توصیه می‌کنم اگر فقط به خاطر سرگرمی سراغ کارهای به مسائل اندیشه‌ای تئاتر ندارید. خوندن سرگرم کردن تئاتر دیدن را فراموش کنید.

مرگ لعل بهادر شاستری

امی به بنگلادش را به فرماندهی ژنرال تیکال خان را به تسلیم کرد. این شکست بزرگ به حکومت ایمان را از پاکستان بایمان داند. ناچار مردم پاکستان به کاخ نخست‌وزیری پاکستان رفت و شیخ نذیر به رهبر و پدر استقلال بنگلادش در میان استقبالی آن نغری ملشد از زنان به داد و کافرت و نخستین تلاش برای حفظ وحدت پاکستان با چشمان ای امنیت سازمان ملل متحد از جهان استمداد برای التماس کرد که به نخست‌وزیری کل پاکستان بدت را از محبط کند، البته پذیرفته نشد. خانم بت از آنجایی که رحمان به تشکیل دولت بنگلادش اقدام متهوره دیگر این بانوی آهنین تشکیل و امی هند بود که آن را در سال ۱۹۶۷ بنیان نهاد. نخستین بمب اتمی در زمین هند در راجستان به هند نیز به بازگانه کشوری ارادند سلاح اتمی جاری که به برنامه آن نام بی سمانی «بلخندد بود» بچاره بود! انقلاب سبز هند توانست در آغاز همه درکننده مواد غذایی به صادر کننده تبدیل کند و به نام انقلاب سفید تپید شیر و فرآوردهای آن را فرور افرتد. این یک از این خدمات مسجری عالی در هند در سال ۱۹۷۷ و او را به اتهام دستکاری به برخی اقدامات خودسرانه و حکومت به سالهای ۷۵ و ۷۶ از کار برکنار کنند. در سال ۷۷ سدا جاشین او شد. اما خانم گاندی در سال چهارم به نخست‌وزیری رسید. این بار با مشکلی چندان در سال ۱۹۸۲ گروهی از سیک‌های متعصب بعد طلای که مقدس ترین مکان سیک‌هاست به مقاومتی مسلحانه دست زدند و بانوی آهنین ال ۱۹۸۴ دستور داد نذرهای نظامی آن شورش دهمین سرکوبی در اکتبر ۱۹۸۴ منجر به ترور و به وسیله دو تن از پاسداران رسمی شد که آن ک بودند. در دوره‌های چند هم هند و پاکستان رحمان پدر استقلال بنگلادش در آگوست ۱۹۷۵ مللی در ۵۵ سالگی کشته شد و البته قاتل را فغو بر علی بوتو نخست‌وزیر محبوب پاکستان نیز در کودنای ژنرال فیض الحق برکنار و سپس به دار فریانبان بنگال و تعصب!

حجت سپهوند



از کجای این تصویر آغاز کنیم: تصویری از مردی که عینک داشت. شاید باورتان نیامد. ملامت ماله من با استاد بهمن جلالی استادشان به بیش از یک دقیقه نمی‌رسد. پیش از به دنیا آمدنم به عنوان عکاس ماعی معروف و مورد احترام اهالی هنر بود. من هیچ‌گاه امتیاز شاگردی و آشنایی شستم اما عکس‌های مرا و گروهی از بناهای سیاری از دیوارهای اماکن شهری از پنجاه و بی‌شان از نگاه عکاسانه استاد بهمن جلالی

تلاش و روش استاد کاوه گلستان و بهمن جلالی در میان عکاسان مطبوعات برانگیزه کرد که در پی از یک گسترش و کیفی مقاله به چاپ برسد. همین نویسنده تاریخ عکاسی مستند اجتماعی را مفارقات آن به شمار آورد. هر چند عکاسی از مطلق اغضا نکرد بلکه با روی آوردن به «گنج پنهان» و راهی عکس‌های دوران مشروطیت بازآفرینی خود را برگزید. هر چند عکاسی با تلفیق آنها با گرافیک و بازآفرینندگی و تاراجی عکاسی چاپی به نامده در «لمعه» می‌نویسد همان نگاه و روش‌هایی را که آموخته بود، اینک در گوشه‌ای بنشیند و منتظر کارهایش به دفتر «عکسنامه» باشد. که در این به چاپ کشمگیر عکس‌های پیمان هوشمندزاده در نشریه مذکور اشاره کرد و او گویای استادان و شاگردان خود که می‌توانست در سالیان پیاپی عمر و خاقیت شاگرد دانش را در «عکسنامه» چاپ کند. نگاهی از ۳۰ سال عکاسی او در سال پایانی عمرش نتایج مهم کاری او به شمار می‌رفت که این بار او تیراژی به تاشی و یقظان بود. هر چند جلالی عکاسی سیاه و سفید را دوست داشت...

آیدین آغداشلو



چهار تابلوی پرکار را در عرض یک این برای خود من حنبساب است. به عنوان «خاترات انهدام» کشیده مجموعه نقاشی‌هایم را برای چاپ «سپردهام و نشر «قطر» هم قرار دهم. دربارم من به چاپ برساند. این کتاب هم، نقاشی‌ها و عکس‌های بچگی و بزرگسالی ام که من هر دو کتاب تا بعد از عید منتشر شوند و شگاه کتاب می‌رسند این روزها معمولاً سخنرانی و جایزه و دانش را قبول نمی‌کنم و سینما و تئاتر و بیرون رفتن در کبرن کارهای شخصی خودم فکر می‌کنم یک وقت‌هایی آدم‌های قدیمی‌تری دارند و سایه سنگین‌شان روی نسل‌های بعدی همین دلیل فکر می‌کنم بهتر است کوتاه بیایم به هم نفس کشنده به همین دلیل ایزه حضور را از هفته آینده کار روی سه تابلوی بزرگ را شروع این تابلوها همان سوزه مورد علاقه همیشگی‌ام هسته‌ای که قطعا عاشق در فضا متفرق شده. یکی صفحه است؛ ابتدا آن را کامل می‌کنم و بعد سراغ می‌روم. این تابلوها در اندازه دو متر در سه متر بزرگ‌تر است از طرف گرافیتی‌ها برام می‌رسد و بر بزرگ‌تر شود و در آنجا من، محمد احصایی و

قضية شكل اول، قضية شكل دوم

گمشده در

مینا
gmail.com



بسیار کسی را سرتیغ یاد کنند. برای همین بزرگداشت و تا از کارهای راه به مدت یک روز به خانه هنرمندان می‌سیارم تا برای کسانی که دوست دارند کارهای یادگیری ببینند، نمایش داده شود. برای کارهای اشتباهات گذشته، می‌گویم نمی‌کنم این مراسم فرصتی است که آثار را به مخاطب نشان دهم. دوست گدازه داشته باشم اما ارشاد اغلب کارهای قبل از ام پرسند فرخنده می‌خواند البته این به خاطر بازار هم نیست بلکه به خاطر این است که من نقاشی می‌نموم و نتایج معمولاً تقاضای عرضه برتری می‌باشد. منان فرخنده بعضی از تبلیها را می‌فرستد و، وهایی که کشیده‌اند باقی می‌ماند و روی دیوارهای گذر هم آویزان می‌شود اما متأسفانه من هیچوقت تبلیها را برای نمایش نگذاهم. کارم، انجا چرخ زمان می‌تولد من هر حرکتی که کشد من نقاشی کردن کار می‌سپارم و این روزها اغلب وقتم به نقاشی می‌گذرد. بعضی روزها به خود می‌گویم امروز را استراحت فیلم می‌گذارم اما بعد یادم می‌آید، روزهایی هم نمی‌کنم فیلم می‌بینم. یا وسط کارهای ما آخر است و فراموش می‌کنم و دوباره سراغ کارهای خودم، فیلم می‌بینم و دوباره نقاشی می‌کنم. همه زندگی من است.

منافع نه تنوع در روش

کی

مینه منافع خود که همان سینماست به تقاهم
 بسند تفرقه امروز تهیه کنندگان، تنوع در تعریف
 منافع است؛ منافع که ریشه و خاستگاه آن
 سینما نیست. سینما تنها پهنه این بحث است.
 حرفه تهیه کنندگی در سینمای امروز ایران دیگر
 عتاف صرف هزینه برای تولید فیلم و کسب درآمد
 نیست. تهیه کنندگی در سینمای ایران دچار
 شده که منافع تهیه کنندگان را از درون سینما
 به عبارت دیگر سینما و فیلمسازی مسیری برای
 با منافع شده که با ساخت فیلم می توان آن را
 برای صاحبان منافع بالادستی تامین کرد. بحث
 متمثل دولتی و خصوصی یک ر قضیه است. اما
 که امروز کاری جز کوبیدن بر طبل توخالی یخن
 تکیه بر رست استقلال از بنیاد وابسته ندارند، به
 خند که چگونه با دست خود مر ک سینمای ایران
 حرفه کردند تهیه کنندگی در سینمای ایران وقتی
 خود خارج شد که صاحبان این حرفه برای رسیدن
 نامتعدت خود اساس حرفه را متزلزل کرده و شأن
 را با مانند دلایل دست دوم خرج کردند و منافع
 ی را با منافع دیگری گره زدند. برای سینمای ایران وقتی
 انی که با اغای غریب از فیلمسازی سرمایه شان را
 های غریبال توجیه گذاشته بودند، همسیر شدند
 که برای نامین و پرتیرنی فرهنگی دنبال این جای
 و کتاب بودند، عکس یادگاری گرفتند. این منافع
 یسه ها به دست می آید. نقد دارد و گرنه کیست که نداند
 ی را بدهد. حرفه تهیه کنندگی اگر نیازمند وحدت
 بتا تشنه وحدت منافع است. وحدت منافع جز با
 ددست نمی آید. شفافیت هم حاصل رعایت اخلاق
 نبین شغلی است. به نظر می رسد گذشته بحران
 همین جمله واپسین باشد.

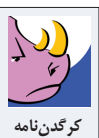
هنری در وبلاگستان فارسی

احترام به متن

[illegible]

مستقل دیگر است که هیچ ارتباطی با مفاهیم ذهنی و پدیدارورده ات ندارد و باید به پدیدارورده ات نسبت دهی. به عنوان نمونه یکی از پرکارآمد دیالوگ‌های «ای قلم» (فصل همه خواب» بهرام بهیضی نقل کرده است: «شایان سرخ: خوشحال نیستی که من به‌زیر تون هستم؟» پرند پایه مجبورم خوشحال شوم: زوری ختم می‌کنید. پرند: افتخار من این است که می‌دانم و ساکت و محتارم. «مخاطبی که این‌ها را می‌فهمد از معنی مستتر در این دیالوگ بر داشت بود نویسنده و بلاگ به اختصار قایع یا دیالوگ‌های نقلی که در کتاب جملات خوشدلار نمود. برخی از آن می‌کنند که مخاطب این گونه نوشته‌ها به‌خاطر این قلم یا تئاتر داردهند یا از داستان را خوانده‌اند. دیگر، نقصان نقل را به حافظه مخاطب خود ارجاع می‌نقل‌ها و اگر کار دارند کار کرد نخست و مهم آنها اینست که مخاطب از این اثر را به خواندن یا دیدن این متن و نوعی اطلاع‌رسانی بکنند که این نقلی، این می‌یابد و انگیزه را به مخاطب ناگاه ایجاد نمی‌کنند. این است که مرور و یادآوری باشد برای مخاطبی که به خوانده است. مر و یک متن، لفظی خاص را می‌دهد. هنگامی که متن را به یک دقیق پی‌رفت می‌دهد. جمله‌های نقلی شود، برای مخاطب لایه‌ای، نمایان می‌کند. تودوروف می‌گوید: «هنر در جریان این، یکسان نمی‌ماند در هر بار خواندن معنی تازه‌ای، منف این معنی تازه به مخاطب، لایه‌ای می‌دهد که این سیرات کارها به سبب یا سبب این نویسنده که در نا از سلیقه سیستمی و ادبی‌اش لذت ببرد.

سید علی میر فتح
nirfattah@yahoo.com



بعدی می‌دانم زاگالو را بشناسید، یا اسم و رستمش را به خاطر داشته باشید. اگر این اسم عجیب و غریب را روی گویک سر کنید، علاوه بر می مربی برزیلی فوتبال، می خالتور مبتذل هم به نظر نام، مردم فضاحتان ظاهر می‌شود. البته دستاورد این خالتور احتیاج به وی‌بی‌ان یا فیلتر شکن دارد، اما به سلیقه من اعتماد کنید و بداندیت تماشایش به قانون کریزی – هر چند کوچک و مختصر و کم ندان – نمی‌ارزد. بگذارید داستانش را برایتان بگویم: ماجرا از این قرار است که در میانه‌های دهه ۵۰ بریتانیا میهمان ایران و کویوت اگر اشتباه نکنم – سلیقه‌ای خوشه‌ای برگرز می‌شد. تحریف مربی اسم و رسم‌دار برزیلی – یعنی همین زاگالو – را به استخدام درمی‌آورد تا شانس برنده شدنش را افزایش دهد. این زاگالو ظاهر در دنیای فوتبال آن روزگار کم‌اندکسای بوده – برای تقریب، هر همین قدر بیشتر آهنگه – که مارادونا می‌باشد بوده برای خوشه‌ای آمدن او هم از برزیل به حاشیه خلیج فارس همراه با کلی حاشیه و تبلیغ و کری‌های دوستانه و غیر دوستانه بوده. خوشبختانه آن کار از او پیش می‌برد و این بازی را مقتدرانه می‌برد. من الان خوب نمی‌دانم چه حساسیت این بازی وجود بوده و این برد باعث چه اتفاقی بوده و بازنده، چقدر شیرین و سنگین آمده، اما همین قدر می‌دانم که ایرانی‌های آن روزگار از خوشدانی بی‌جنبه‌ای بیش از حد برخوردار شدند و خوشی و خنده، حیثیت برای زاگالو نگذاشته‌اند. آنرا جمله اینکه هر چند در جهت «حسنی بده بد» بوده «هر چه خطاب به زاگالو می‌خواند و کلیکی می‌سازد که مثلاً «آه گویک کن و خود را با شیران و دلبران ایران در نیندار و…» دست‌کم ۵۰، ۴۰ هزار چهارتا مرد مسبیل لغفت و تتراشیده – که حکم گویک‌های دار داشتند – سر زاگالو را بر زبان می‌آوردند که به ایران آمدی و با اسم افسر بازی کردی.» وقتی کلیپ را ببینید و برایشنود، محال است بپذیرید که کل این ماجرا سر یک بازی دوستانه فوتبال بوده و این زاگالو، صدام نبوده و قصد حمله به سرزمین رستم و داریوش و گرویش را نداشته. و محال است وقتی قصه را بشنود، پیش خود تویید که «چه بی‌سلیقه‌هایی هستند – بلکه بودند. این نوادگان ارش کلمنگیگر، فوتبال بردن باخت دارد، اما آدم سه برابر جنبه باخت، جانبیه برد داشتند. باشد. متأسفانه ما جنبه برد نثاریم و بیکاره چنان از خوشی بیخوش می‌شویم که یکی دو ناقل قابل بهار عرصه‌های دیگر و زمین‌های مسابقه دیگر تعمیم می‌دهیم. احتیاجی نیست که نمونه ذکر کنیم. خودتان توی دهن خودتان مرور کنید تا به یاد بیاورید که چطور مثلاً در مسابقه با استرالیا، آنها را جماعت وحشی و نادانگان دزدان و روسی‌های تبعیدی را برتانیای خودنمید، مسابقه با یک امریکاه که جای خود دارد، با این بارها می‌بینیم وقت‌ها در حمله مثلاً در مصاف با امریکا و اروپا و شرق می‌دهم که بیش از حد زبان به تحسین خود و تقیب‌وحریف باز کنیم، اما هر چه چقر می‌توانیم، توی کتیم نمی‌رود که چرا باید برای یکی پیرزوی ساده و ناپلشول در برابر عراق آن هم در اولین بازی، این همه به نور باوریم. آیا این پالین هم نمونه‌ای از یکی جنگجوی شاهزادگان باارسی است؟ قطعاً نه. همه مثل همه از بردن ایران خوشحال می‌شود، اما وقتی هنوز نه به بار است، نه به بار است، نه صعود کردیم، نه قهرمان شدیم! این روز خروزی و پیسی برای بردن عراق می‌فهمیم، بیکاره ادبیات میریم هم عوض می‌شود و بی‌آنکه ببینندش «شب دراز است و قلندری بیدار.» از مقیاس‌های جهانی و ارتقای استاندارد فوتبال ایران، شرفی شدن آن، آن هم با یک اعتماد به نفس مهارت‌شکنی و حریفی زنده حیدزا و آفرین به این روحیه نورشکاری، اما یکی از عراق جلودافتان، این همه با زاگالو واخندند. نازد. دور را سکه ملی هم دیدیم خرنگار به سراغ مردم رفته و نظر مثبت ستایش‌آمیز موموطن عزیز زبان را در همین راستا جویا شدند است. سون‌فلاهم نشود، من هم قلم می‌دارم و می‌گویم که این است برای نمونه‌ای که می‌بینیم توی یکدی می‌تواند برای کسی درست حساب شده. خیالی نکرده، زبانم لال، یک کمی هم برای اریک باخت احتمالی بگذارید. احساساتی بودن خوب است، اما نه آنقدر که برای چهارم شدن در آسیا کلی سکه بدهیم و خاتمه بدهیم و نوبتاه باز کنیم و خودمان را تحویل بدهیم یا بل بدهیم و مثلاً قدیم کنیم ببینیم آیا هیچ کشور دیگری ریزنه مادی و معنوی می‌کند که تلاش به چهارمی آسیا برسد؟ اعراب الگوی مناسبی در این زمینه نیستند. کشوری که سری پرشور دارد و کمترین تلاش کار و فانتشر را محکم به دست اعراب گردن‌بسته است. سیاست عبور کند به دست اعراب ایرانی‌نشینان نگاه نمی‌کند. حریف را تمام کنیم من هم از پیروزی خود ایران ذوق می‌کنم، اما از زاگالو بازی حالم به هم می‌خورد.

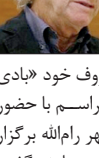
سککس آخر

کن لوچ در میان فلسطینی‌ها: اگر با یکدیگر متحد نباشید، شکست خواهید خورد

ایستنا: کن لوچ کارگردان نامدار سینمایی جهان در اولین سفر خود به سرزمین‌های اشغالی به مردم فلسطینی توصیه کرد با یکدیگر متحد باشند. این فیلمساز ۷۴ ساله روز سه‌شنبه وارد کرانه باختری شد تا مراسم اکران فیلم معروف خود «بادی‌روز» که بر مرزهای می‌وز» حضور یابد. این مراسم با حضور صدها فلسطینی در کاخ فرهنگ در شهر رام‌الله برگزار شد. کن لوچ در جریان دزدچنگ در ابتدای جلسه‌های گفت‌وگو «چربی‌ها که از ایرلند به دست آمده‌شان می‌دهد اگر بین شما تفرقه بیفتد شکست خواهید خورد و بین آنچه بیهوده است و آنچه لازم است، آنچه اکنون به دست یافته‌اید فاصله زیادی وجود دارد.» کن لوچ اظهار کرد: «با وجود آن‌که من این سرزمین را نمی‌بینم، در این سرزمین زندگی می‌کنم و این را می‌بینم. این سرزمین‌های فلسطینی گفت: «در راه اعراب احساس خود از سرزمین‌های فلسطینی گفت: «اینکه اسرائیلی‌ها مواضع جداکننده و وسیعی در کرانه باختری می‌سازد شگفت‌دهنده شدم. دیدم دیوارهای حائل از سوی اسرائیل اقدامی را خراشگرانه و غیرقانونی است.»

سكانس آخر

ایستنا: کن لوچ کارگردان
نامدار سینمای جهان در اولین
سفر خود به سرزمین‌های اشغالی



یکدیگر متحد باشند. این فیلمساز ۲۴ ساله روز سه‌شنبه وارد کرانه باختری شد تا در مراسم اکران فیلم معروف خود «بادی» حضور یابد. این مراسم با حضور صداهای فلسطینی در کاخ فرهنگی در شهر رام‌الله برگزار شد. این کارگردان مدیچن در ابتدای صحبت‌هایش گفت: «تجربهای که از ایرلند به دست آمده نشان می‌دهد آنگی بین شما تفرقه پدیدت شکست خواهید خورد و بین آنچه به‌عنوان دست‌نخورده نهایی در ذهن دارید و آنچه اکنون به آن دست یافتنای فاصله زیادی وجود دارد». کن لوچ اظهار کرد: «کنستانتین سلاکت بودن نیست. این سرزمین‌های عدالت باید اجرا شود. نباید فیلم‌های ساخت و مطالبی نوشت که واقعیت را نادیده بگیرند». این فیلمساز انگلیسی درباره احساس او از سرزمین‌های فلسطینی گفت: «این کرانه اسرائیل مواج جداکننده و دیگری در کرانه باختری می‌سازد؛ شگفت‌نزده شدم. سخت پدیده‌های حائل از سوی اسرائیل اقدامی برای خراشگرانه و غیرقانونی است».